

بسم الله الرحمن الرحيم

## جلسه نهم

### توحید در ایدئولوژی اسلام

یک مسائلی هست که برای همه در زمینه تفکرات اسلامی لازم هست. این‌ها را باید همه بدانند. باید بفهمند. یکی از آن‌ها این است. من می‌گویم آقایان توحید را که مطرح می‌کنید؛ به صورت یک پاسخ خشک ساده به یک سوال علمی و نقدی مطرح نکنید. بلکه به صورت یک مسئله‌ای که دانستنش و ندانستنش حیاتی است، تعیین کننده است، آن جور مطرح کنید. حالا توضیح می‌دهم.

یک وقت هست که شما دو نفر توی یک ماشین نشستید، همین ماشین با همین سرعت، توی همین جاده دارد حرکت می‌کند. یکهو رفیقان می‌گویند: به نظر من این جاده‌ای که ما داریم می‌رویم می‌رسد به شمال؛ درحالی که هدف شما جنوب است، شما می‌گویید نه خیر آقا، این جاده‌ای که ما داریم می‌رویم می‌رسد به جنوب، او می‌گوید نه. شما می‌گویید نه. این بحث بین شما دو نفر در می‌گیرد. اگر او ثابت کند حرفش را، سر ماشین را باید برگرداند. از این طرفش باید رفت. آن طرف کاری نداشتیم. اگر شما ثابت کنید حرفتان را؛ با همین رویه، با همین روش، بلکه یک خرده هم تندتر بایستی راهتان را بگیرید و پیش بروید. الان همین دودلی که میان شماست و دوزبانی که به وجود آمد؛ اولین اثرش این است که راننده پایش می‌رود روی ترمز. یک خرده شلش می‌کند. ببینیم حالا کجا می‌رویم بالاخره به مقصد می‌رسیم یا نمی‌رسیم.

این را می‌گویند سوال و جوابی که، بحثی که، پاسخ آن بحث و نتیجه آن بحث تعیین‌کننده است. بحث توحید این طوری است. آن توحیدی که اسلام به آن دعوت می‌کند؛ توحیدی است بالاتر از حد یک پاسخ به یک سوال، به یک استفهام، پس چیست؟

توحید اسلامی، الهامی است در زمینه حکومت، در زمینه روابط اجتماعی، در زمینه سیر جامعه، در زمینه هدف‌های جامعه، در زمینه تکالیف مردم، در زمینه مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل یک جامعه، و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هستند؛ توحید این است. توحید اسلامی همان " الفی " است که بعدش " ب " می‌آید و " پ " می‌آید و " ت " می‌آید؛ تا " ی " می‌آید. این جور نیست که بگویی خدا یک است و دو نیست و تمام بشود قضیه!

خدا یک است و دو نیست؛ معنایش این است که در تمام منطقه وجود خودت شخصاً و جامعه‌ات عموماً جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد. خدا یک است و دو نیست معنایش این است که تمام آنچه در اختیار داری، از ثروت تو و همه انسان‌های دیگر، مال خداست. شما عاریت‌داران و ودیعه‌دارانی بیش نیستید.

چه کسی حاضر است موحد باشد حالا؟ شما ودیعه پول را دارید و بس. شما عاریه‌دارید، جناب عالی اگر پولی از طرف رفیقان امانت‌دستان باشد؛ چه کار می‌کنید؟ منتظرید ایشان حواله بدهد. آقا ده تومان از این پول را بده به آن بچه، به آن پیرمرد، به آن بیگانه، به آن خویش، ده تومان از این پول را بیانداز فلان صندوق، ده تومانش را اصلاً بسوزان! منتظر دست‌خط صاحب پولید دیگر. غیر از این است؟ آیا برای خودتان حقی، مالکیتی در این پول امانت و ودیعه قائل هستید؟

« أَلْمَالُ مَالُ اللَّهِ جَعَلَهَا وَدَائِعَ عِنْدَ النَّاسِ » « مال را خدا به ودیعه و امانت دست انسان‌ها سپرده است ». این لازمه توحید است. اگر چنانچه قائل به توحید باشی؛ در جامعه اختلاف طبقاتی و تبعیض معنا ندارد دیگر. اصلاً معنی ندارد. آن جامعه‌ای که سری و تهی دارد، بالایی و پایینی دارد، آن جامعه جامعه توحیدی نیست. توحید می‌گوید که « كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ » « همه فرزندان

آدمند و آدم از خاک است». نزدیکی شما به خدا و رجحان شما، به تقواست و بس. هر کسی بیشتر مراقب فرمان خدا باشد؛ او بالاتر است و آلا در یک جامعه‌ای که هزاران موجب برای تبعیض وجود دارد؛ آقا فلانی این طوری است، می‌گوید خب فلانی جزء اشراف است. او حساب دیگری دارد!

در جامعه‌ای که اشراف و غیراشراف دارد. در جامعه‌ای که بر خورداری‌های مردم به شدت با یکدیگر متفاوت است و آن بر خوردار حق خود می‌داند. در جامعه‌ای که بندگان خدا همه در یک تراز نیستند و بعضی باز، بنده بعضی دیگر هستند؛ در این جامعه توحید نیست. وقتی توحید به یک جامعه آمد؛ همه بندگان در یک تراز قرار می‌گیرند. یعنی چه؟ یعنی همه می‌شوند بنده خدا. که دیروز گفتم. توی این ورقه‌ای که مربوط به دیروز است، این جمله را نوشتیم: "موجودات جهان انسان و دیگرها بندگان مقبول اویند و در عبودیت او همگان شریک و هم‌ترازند." این را دیروز مشروحاً بیان کردیم. و هیچ کس و هیچ چیز زی عنوان فرزند، همسری، هم‌شانی، از دایره عبودیت خدا بیرون نیست. دیگر معنی ندارد در حوزه عبودیت، یک عده بنده یک عده دیگر را باز یک زنجیر دیگر به گردنشان ببندند. اصلاً معنی ندارد. بندگی خدا به معنای آزادی از بندگی غیر خداست. اصلاً با هم دیگر نمی‌سازند این دو تا. معنی ندارد که کسی بنده خدا هم باشد؛ بنده غیر خدا هم باشد!

بندگی خدا یعنی آزادی از عبودیت و بندگی هر چه غیر خدا و هر کس غیر خداست. بنده خدا بودن یعنی آزاد بودن، یعنی آگاه بودن، یعنی به سوی کمال رفتن، یعنی از وسایل کمال هر اندازه بخواهی استفاده کردن و بهره‌مند شدن. همین طور که در جامعه اسلامی، این جوری بود. آزادی به معنای مطلق العنانی، نه، آزادی به معنای تبعیت از یک قانون صحیح انسانی که بر او انسان در آن نظم، و در اجتماع انسان، بار هیچ کس را بر دوش نبرد، حتی بار حاکم را! اگر حاکم از طرف خدا حرف زد؛ به الهام خدا حرف زد، حاکم اسلامی‌ست. حرفش مورد قبول قرار می‌گیرد. اگر به الهام الهی سخن نگفت؛ حرف او هم مردود است. اما وقتی که انسان مسلمان شد، برای او همه چیز، همه چیز برای او مقدمه است، وسیله است. برای چی؟ وسیله چی؟

وسیله رسیدن به یک جهانی پهناور. نمی‌گوییم جهان بعد از مرگ. جهان فکر و بینش و دید خود انسان، که به وسعت خدا، وسیع و گسترده است. همه چیز برای انسان وسیله هستند، از برای این که انسان بتواند رضای خدا را به دست بیاورد. زندگی دنیا، پول دنیا، آسایش دنیا، محبت‌های دنیا برای ارزش و اصالت ندارد. آن وقتی برایش ارزش پیدا می‌کند که در راه خدا باشد، فی سبیل الله. اما اگر چنانچه این محبت، این مال، این مقام، این زندگی، این فرزند، این آبرو، این حیثیت، در راه خدا و در راه وظیفه نبود و قرار نگرفت؛ برایش هیچ قیمتی و ارزشی ندارد. دنیا و آخرت به هم دوخته است، در طرز فکر اسلامی و برای یک مسلمان، دنیا آخری ندارد. به نظر آن شخصی که بنده بندگان و برده موجودات ناقص است؛ دنیا محدود است. اما برای این دنیا وسیع، مرگ یک دریچه ایست که از این دریچه وقتی نگاه می‌کنی، آن طرف باغ‌ها و بوستان‌ها و دنیاها و گیتی‌ها و جهان‌هاست. لذا می‌بینی که فوقش این است که به این دریچه برسد و از این دریچه بگذرد. مهم نیست. مرگ برایش مسئله‌ای نیست. این‌ها جلوه‌هایی و گوشه‌هایی از توحید است.

پایان

**تهیه شده در طرح تبیین منظومه فکری رهبری**